

جنبش کارگری در پرتو توده‌ایسم (۱)

فرشید فریدونی

و با کمک پرولتاریای پیروزمند اروپای غربی، بدون وقفه به انقلاب سوسیالیستی دست بیابد؛ سرانجام، انقلاب‌ها در کشورهای شرقی بودند، که به یک دوران طولانی از سرمایه‌داری نیاز داشتند. به نظر لنین، پرولتاریا در این بخش از جهان وجود خارجی نداشت و تحکیم سرمایه‌داری منجر به تشکیل زمینه‌ی مادی انقلاب سوسیالیستی در این کشورها می‌شد. (۲)

ولیکن، تحلیل لنین با سیر وقایع سیاسی مغایرت داشت. در حالی که بلشویک‌ها، نظام تزاریزم را در روسیه با انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ میلادی سرنگون کردند، جنبش کارگری - سوسیالیستی در اروپای غربی موفق به انقلاب سوسیالیستی نمی‌شد. تحت اوضاع موجود، انترناسیونال کمونیستی (کمیترن) در سال ۱۹۱۹ میلادی سازمان یافت. کمیترن، احزاب کمونیستی کشورهای متفاوت را در بر می‌گرفت و به صورت یک حزب جهانی و توسط یک کمیته‌ی اجرایی رهبری می‌شد؛ توافق اعضای کمیترن بر برنامه‌ریزی و تحقق انقلاب جهانی بود، که تحقق منافع مشترک کارگران جهان را در نظر داشت.

به هر حال، در سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۰ میلادی، انقلاب‌های سوسیالیستی در اروپای غربی یکی پس از دیگری شکست خوردند. از این پس، دیپلماسی شوروی برای تضعیف نفوذ کشورهای امپریالیستی در شرق و خلاصی شوروی از تعرض‌های نظامی آن‌ها، «وحدت کلیه‌ی نیروهای ضد امپریالیست» در کشورهای مستعمره‌ی شرقی را تبلیغ کرد. تحت اوضاع موجود، سیاست خارجی شوروی نیز شکل گرفت و رابطه‌ی کمیترن رفته رفته با جنبش کارگری و انقلاب جهانی گسسته شد. (۳)

بنابراین، لنین جنبش‌های ملی در جهان سرمایه‌داری را جنبش‌های بورژوا-دموکراتیک خواند و دو نوع ناسیونالیسم را از هم تفکیک داد. نخست، ناسیونالیسم ملت ستم‌گر بود، که به نظر لنین شامل بورژوازی امپریالیستی کشورهای غربی می‌شد که البته از رشد روزافزون پرولتاریا هراس داشت. بعداً ناسیونالیسم ملت ستم‌دیده بود، که به نظر لنین شامل بورژوازی کشورهای مستعمره می‌شد. در این جا لنین برای بورژوازی کشورهای وابسته نقش پیش‌رو قائل بود؛ زیرا به گمان وی در کنار مردم بر علیه امپریالیسم مبارزه می‌کرد.

لنین تحلیل خود را با این استدلال موجه می‌ساخت، که اکثریت مردم کشورهای شرقی دهقان و از نظر اقتصادی و فرهنگی عقب افتاده هستند. وی مدعی بود، که استقلال کامل کشورهای شرقی از امپریالیسم، شرایط توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی کشورهای مستعمره را مهیا می‌کند. وی هم‌زمان تاکید داشت، که حتا اگر بخشی از بورژوازی ملی به مبارزات ضد امپریالیستی پشت کند، این مبارزه با شرکت

مارکس به گونه‌ای مستدل و مستند، تضاد کار و سرمایه، یعنی نیروهای مولد با مناسبات تولید، را نقد می‌کند. در حالی که در نظام سرمایه‌داری، تولیدات ماهیت اجتماعی دارند، سازمان‌دهی و نظارت بر تولیدات، شیوه‌ی توزیع و تصاحب حاصل فعالیت نیروهای مولد و مالکیت بر ابزار تولید، شکل خصوصی به خود گرفته‌اند. این روابط متضاد، مسبب ایجاد طبقات اجتماعی و روابط متخاصم آن‌ها می‌گردند. مارکس برای بررسی تضاد درون‌ذاتی نظام سرمایه‌داری، حوزه‌ی تولید را از حوزه‌ی توزیع تمیز می‌دهد. در حالی که وی از طریق مفاهیمی مانند «شئی‌وارگی»، «بُت‌انگاری کالا» و «از خود بیگانگی» تضاد در حوزه‌ی تولید را برجسته می‌سازد، برای تفهیم تضاد در حوزه‌ی توزیع میان سه طبقه‌ی متفاوت اجتماعی تمایز قائل می‌شود. معیار تشخیص این طبقات، منبع درآمد آن‌ها است. کارگران از طریق کار مزدی، سرمایه‌داران از طریق سود سرمایه و مالکان از طریق رانت، امرار معاش می‌کنند.

البته مارکس در کتاب «ایدئولوژی آلمانی»، میان تضاد طبقاتی و آگاهی از این تضاد تفاوت می‌گذارد. هدف بحث امروز من نیز بررسی مقوله‌ی تضاد نیست، که مارکس آن را به بهترین وجه ممکنه بررسی کرده است. انگیزه‌ی من، نقد آگاهی طبقه‌ی کارگر ایران از تضاد درون‌ذاتی کار و سرمایه می‌باشد که به شکل توده‌ایسم، پراتیک «شورای متحده‌ی مرکزی» را میان سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۸ میلادی معین کرده است. عرضم به حضور دوستان، تاریخ تشکیل توده‌ایسم و تأثیرات آن بر جامعه‌ی ایران که متأسفانه تا هنوز نیز ادامه می‌یابد، تقریباً قدمت صد ساله دارد. دوستانی که با تاریخ جنبش جهانی کارگری آشنایی دارند، می‌دانند که فعالان جنبش کارگری در اوایل سده‌ی گذشته در انترناسیونال دوم متشکل بودند. ولیکن در آستانه‌ی جنگ جهانی اول، یعنی در سال ۱۹۱۴ میلادی، یک انشعاب میان جریان‌های اصلاح‌طلب و انقلابی در انترناسیونال دوم ایجاد شد. جریان اصلاح‌طلب از طریق کائوتسکی و هیلفردینگ نمایندگی می‌شد، در حالی که لنین و بوخارین نظریه‌پردازان جریان انقلابی به شمار می‌رفتند. البته این نزاع هم‌چنین به مباحث حزب سوسیال دموکرات روسیه نیز راه یافت و منجر به تشکیل دو فراکسیون منشویک و بلشویک شد.

لنین، بدون تردید، سرکرده‌ی فراکسیون بلشویک محسوب می‌شد. وی پیش از وقوع جنگ اول جهانی، تحلیلی از روند انقلاب جهانی داشت که سه نمونه‌ی متفاوت را متمایز می‌کرد: نخست، انقلاب‌های بلافاصله‌ی سوسیالیستی بودند، که به نظر وی در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری، یعنی در اروپای غربی و ایالات متحده‌ی آمریکا، واقعیت می‌یافتند؛ بعداً انقلاب بورژوا-دموکراتیک در روسیه بود، که به نظر وی می‌توانست با وجود پرولتاریای پیش‌رو و مدیریت متمرکز حزبی،



میلیون‌ها تن از کارگران، دهقانان و پیشه‌وران ادامه خواهد یافت. (۴) لنین برای نخستین بار در کنگره‌ی دوم کمیترون (۱۹۲۰ میلادی)، تز «وحدت کلیه‌ی نیروهای ضد امپریالیست» را مطرح کرد و در آن جا با مخالفت شدید برخی از کمونیست‌ها روبرو شد. از جمله باید از سراتی (نماینده‌ی حزب سوسیالیست ایتالیا)، م-ن روی (نماینده‌ی کمونیست‌های هندوستان)، مصطفی صبحی (رهبر حزب کمونیست ترکیه) و سلطان‌زاده (نماینده‌ی حزب کمونیست ایران) یاد کرد، که هر کدام به شکلی به طرح لنین انتقاد داشتند. با وجودی که انتقادها به لنین متفاوت بودند، لیکن در یک موضوع توافق نظر داشتند. منتقدان لنین مبارزه بر علیه‌ی امپریالیسم و کلیت بورژوازی را غیر قابل تفکیک می‌دانستند و انگیزه‌ی سازمان‌دهی جنبش انقلابی کارگران و تحقق سوسیالیسم را داشتند. (۵)

لنین، اما، با کپی کردن و انتقال مکانیکی تجربیات انقلاب اکتبر به کشورهای دیگر مخالفت می‌کرد. وی در این دوران مقاله‌ای تحت عنوان «رادیکالیسم چپ، بیماری کودکی کمونیسم» تدوین کرد و در آن جا مدعی شد، که جنبش کارگری در همه جا با ماهیتی یکتا بر بورژوازی پیروز می‌شود، لیکن شیوه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی وابسته به ویژه‌گی‌های اقتصادی، ترکیب سیاسی و فرهنگی از یک سو و شرایط تاریخی، ملی، مستعمراتی هر کشور از سوی دیگر است. (۶)

به هر حال، در پایان مباحث، کنگره‌ی دوم کمیترون به توافق رسید و بین بورژوازی رفرمیستی و بورژوازی انقلابی تفاوت گذاشت و حمایت از جنبش‌های انقلابی - ملی را در برنامه‌ی خود قرار داد. در کنگره‌ی سوم (۱۹۲۱ میلادی) و چهارم (۱۹۲۲ میلادی) کمیترون، دوباره بر «وحدت کلیه‌ی نیروهای ضد امپریالیست» تاکید شد، البته با این تفاوت که در کنگره‌ی چهارم این اجلاس یک کمیسیون تئوریک طرح «راه رشد غیر سرمایه‌داری» را به بحث گذاشت. این طرح، که زیر نظر لنین تدوین شده بود، انگیزه‌ی کسب تجربیات کمونیست‌های کشورهای مستعمره را با بورژوازی ملی در نظر داشت. این طرح، که بین بورژوازی کمپرادور (مالکین و سرمایه‌داران بزرگ و وابسته به امپریالیسم) و بورژوازی ملی تفاوت قائل بود، تحقق «راه رشد غیر سرمایه‌داری» را وابسته به هم‌کاری توده‌های زحمت‌کش و شرکت فعال کمونیست‌ها با هم‌یاری شوروی می‌شمرد. نتیجه‌ی سیاسی این طرح، مبارزات ضد امپریالیستی با هم‌کاری بورژوازی ملی و جناح‌های سنتی و مذهبی برای ایجاد یک نظام سیاسی و خلقی به رهبری نیروهای انقلابی و توده‌ای بود، که شکل سیاسی آن «جمهوری دموکراتیک خلق» خوانده می‌شد. (۷)

البته باید در این جا بر این نکته انگشت گذاشت، که سیاست کمیترون و سیاست خارجی شوروی هم‌چنین تحت شعاع درگیری‌های سیاسی در حزب کمونیست بود. این درگیری‌ها به خصوص بعد از شکست انقلاب‌های سوسیالیستی در غرب و مرگ لنین شدت بیش‌تری به خود گرفتند. به این ترتیب، در حزب کمونیست شوروی دو فراکسیون به وجود آمدند، که خصمانه در برابر یک‌دیگر فعالیت می‌کردند. فراکسیون اول به وسیله‌ی تروتسکی و کامینیف نمایندگی می‌شد، که در تداوم انقلاب اکتبر بر ضرورت انقلاب جهانی تاکید می‌کرد و خواهان تحقق آن از طریق مقاومت مسلحانه کارگران و دخالت مستقیم ارتش سرخ بود. فراکسیون دوم به وسیله‌ی استالین و بوخارین نمایندگی می‌شد، که تحقق سوسیالیسم در شوروی را مد نظر داشت. در حالی که فراکسیون اول، تحقق سوسیالیسم در یک کشور را غیر واقعی می‌دانست و بر اصول انترناسیونالیسم پافشاری می‌کرد؛ فراکسیون

دوم، مساله‌ی توسعه‌ی اقتصادی شوروی را مطرح می‌کرد و عملاً به سیاست ناسیونالیسم روی آورده بود.

البته تحقق سوسیالیسم در کشور عقب افتاده‌ی شوروی مشکلات فراوانی را در پی داشت. به خصوص به این دلیل که زمینه‌ی مادی استقرار نظام سوسیالیستی، که همان توسعه‌ی اقتصادی و موجودیت طبقه‌ی کارگر بود، در شوروی وجود نداشت. بنابراین، فراکسیون استالین و بوخارین گمان می‌کرد، که شوروی باید همان روندی را طی کند که دولت‌های سرمایه‌داری در غرب پشت سر گذاشته بودند. البته با این تفاوت، که فعالیتی را که بورژوازی در کشورهای پیش‌رفته‌ی صنعتی به عهده داشت، باید به بوروکراسی و دستگاه دولتی محول می‌شد. روشن است که تحت چنین شرایطی، نظام سرمایه‌داری در شکل دولتی آن تداوم می‌یافت. در این جا نه تنها مالکیت دولتی بر ابزار تولید تحکیم می‌شد، بلکه طبقه‌ی کارگر مستقیماً تحت نظارت یک نظام سیاسی و میلیتاریستی قرار می‌گرفت.

ولیکن استقرار سرمایه‌داری دولتی در شوروی مشخصاً در تضاد با آرمان‌های انقلاب اکتبر بود. به این معنی که طرح اولیه‌ی بلشویکی، تحقق انقلاب سوسیالیستی را مد نظر داشت و خواهان استقرار حکومت شورایی، تشکیل مالکیت اجتماعی و لغو کار مزدی بود. در این جا حزب کمونیست شوروی به یک ایدئولوژی مناسب نیاز داشت؛ زیرا وقایع عینی در تضاد با آرمان‌های اجتماعی قرار گرفته بودند. ایدئولوژی باید این تضاد را موجه می‌کرد و جهت انفعال طبقه‌ی کارگر، یک آگاهی وارونه برای آن‌ها می‌ساخت.

در این جا باید بر نقش نیکلای بوخارین به عنوان نظریه‌پرداز شناخته شده‌ی شوروی تاکید کرد. وی در این دوران، دو کتاب به نام‌های «تئوری ماتریالیسم تاریخی» و «الفبای کمونیسم» تدوین کرد، که هدف آن‌ها تولید یک ایدئولوژی برای توجیه استبداد بوروکراسی و در راس آن کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شوروی به دبیرگلی استالین بود. مضمون این دو کتاب، نفی آزادی اراده‌ی انسان است که حاکمیت مطلق دولت شوروی را موجه می‌سازد. من برای نمونه یک نقل قول از کتاب «تئوری ماتریالیسم تاریخی» را ترجمه کرده‌ام، که آن‌را برای دوستان می‌خوانم:

«آموزش آزادی اراده (انتردترمینیسم) در واقعیت یک شکل ظریف از بینش نیمه دینی است، شکلی که مطلقاً تشریح نمی‌کند، تمامی واقعیت‌های زندگی را نفی کرده و مانعی برای تکامل علمی می‌باشد. تنها موضع صحیح دترمینیسم است.» (۸)

این نقل قول، انگیزه‌ی بوخارین را به خوبی عریان می‌سازد. وی با استفاده از یک سری نمونه‌های کاذب، آزادی اراده‌ی انسان را به کلی نفی کرده و سرانجام در توضیح مبانی ماتریالیسم تاریخی به یک مفهوم «ابژکتیو» دست می‌یابد و آن را از یک سو، چنان تفسیر می‌کند که گویی یک واقعیت ابژکتیو خارج از درک و ذهن انسان وجود دارد و از سوی دیگر، شناخت آن را به انحصار حزب کمونیست شوروی و رهبری آن در می‌آورد. به بیان دیگر، بنا بر ارزیابی بوخارین، واقعیت ابژکتیو بدون آگاهی و حتا هستی انسان موجود است. نتیجه‌ی این بینش، همین تئوری مراحل است که تاریخ بشری را در «جوامع اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری، سوسیالیسم و کمونیسم» تقسیم می‌کند. به این ترتیب، حزب کمونیست شوروی قادر می‌شد خود را کاشف یک قانون‌مندی جهان‌شمول اجتماعی بشمرد و تحقق سیاست داخلی و خارجی خود را با ضرورت تشدید این روند موجه سازد. این چند نکته‌ای را که کوتاه خدمت دوستان عرض کردم، تحت



سیاسی، انحلال کمیترون بود که بعد از ائتلاف شوروی با انگلستان و آمریکا بر علیه آلمان، ایتالیا و ژاپن در اول ماه مه ۱۹۴۳ میلادی اعلام شد. من برای دوستان بخشی از این اعلامیه را نقل می‌کنم:

«تردیدی نیست، که تصمیم به انحلال انترناسیونال کمونیستی، وحدت ملل متحد را که علیه هیتلریسم می‌رزمند، تقویت خواهد کرد (...). تصمیم کمیترون هم‌چنین متحد ساختن و بسیج کردن توده‌های مردم هر کشور را در مبارزه علیه هیتلریسم تسهیل می‌کند.» (۹)

به این ترتیب، ابزار ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم نیز در میان سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۱ میلادی در شوروی به وجود آمد و ترویج یک جهان‌بینی کاملاً ساده و سطحی را ممکن کرد. این ابزار را می‌توان در عبارت «دشمن دشمن من، دوست من است» خلاصه کرد. در همین جا است، که اهداف و ابزار ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم به صورت یک منطق هدف‌مند به هم پیوند خوردند و

فلسفه‌ی سیاسی حزب توده ایران را به وجود آوردند. بنابراین، حزب توده ایران با یک چنین پشتوانه‌ی ایدئولوژیک در سال ۱۹۴۱ میلادی تشکیل شد. در همین سال، جنگ جهانی دوم ایران را نیز در بر گرفت. قوای متفقین از مرزها گذشتند و پس از تسخیر کشور، رضا شاه را مجبور به استعفاء کردند. از این پس، زندانیان سیاسی آزاد شدند و چند تن از آنها به فکر تشکیل حزب کمونیست ایران افتادند. از جمله باید از ایرج اسکندری، دکتر یزدی و دکتر رادمنش یاد کرد، که با سفارت شوروی تماس گرفتند. اما شوروی‌ها با تشکیل حزب کمونیست ایران مخالفت کردند؛ زیرا شوروی پس از ائتلاف با انگلستان و آمریکا در پی تحقق «جبهه‌ی متحد ضد فاشیسم» و «تولیدات بدون وقفه» بود و مبارزه بر علیه امپریالیسم و سازمان‌دهی اعتصابات کارگری را مخرب می‌شمرد. بعد از پا در میانی رضا روستا و با هدف تقویت «جبهه‌ی متحد ضد فاشیسم در ایران»، سفارت شوروی با تشکیل حزب توده موافقت کرد؛ در حالی که سلیمان میرزا اسکندری به عنوان صدر حزب توده انتخاب شد، عباس اسکندری انتشار روزنامه‌ی «سیاست» (ارگان حزب توده) و صفر نوعی انتشار روزنامه‌ی «مردم ضد فاشیست» را به عهده گرفتند. (۱۰)

من حالا برای مصداق این موضوع که حزب توده چگونه ایدئولوژی حزب کمونیست شوروی را به صورت مارکسیسم-لنینیسم در ایران ترویج می‌کرد، سه مقوله‌ی سیاسی را انتخاب کرده‌ام که با رجوع به اسناد آن دوران این حزب، موضوع را برای دوستان بیش تر روشن کنم.

اولین مقوله، اصل «انترناسیونالیسم» است. برای نمونه، ما در واژه‌نامه‌ی نیک آئین می‌خوانیم که پس از تشکیل شوروی، یعنی اولین حکومت «سوسیالیستی» مفهوم سیاسی «انترناسیونالیسم» به سه مورد تغییر کرده است. نخست، پشتیبانی جنبش جهانی کارگری از نخستین حکومت پرولتری و دفاع و حمایت از این دولت سوسیالیستی؛ بعداً، کمک و پشتیبانی حکومت شوروی و زحمت‌کشان شوروی نسبت به جنبش جهانی کارگری؛ سرانجام، تعمیم «انترناسیونالیسم» در مناسبات با ملل ستم‌دیده و جنبش آزادی‌بخش ملی. در این جا واژه‌نامه‌ی نیک آئین میان «ناسیونالیسم کوتاه‌نظرانه» و «واقعی» تفاوت می‌گذارد و پس از تاکید بر این موضوع که «انترناسیونالیسم» با میهن پرستی هیچ گونه مغایرتی ندارد، به شرح زیر پی می‌گیرد.

«انترناسیونالیسم پرولتری با منافع ملی مطابقت دارد؛ زیرا که پیکار



عنوان مارکسیسم-لنینیسم و به صورت یک تولید ایدئولوژیک از طریق شوروی برای احزاب کمونیست برادر ترویج می‌شد. اهداف این ایدئولوژی را می‌توان در چهار بعد متفاوت خلاصه کرد: اول، مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و هم‌کاری با کشور شوروی در یک جهان دو قطبی؛ دوم، ائتلاف سیاسی و تشکیل جبهه با بورژوازی ملی در برابر بورژوازی کمپرادور؛ سوم، تشکیل جمهوری دموکراتیک خلق و تحقق راه رشد غیر سرمایه‌داری در کشورهای مستعمره؛ و چهارم، یک بینش ایدئولوژیک که آزادی اراده‌ی انسان‌ها را انکار کرده و کمونیسم را تقدیر تاریخ بشری می‌خواند. اهداف این ایدئولوژی نه تنها ابعاد سیاست خارجی و داخلی شوروی را معین می‌کرد، بلکه کلیت جامعه‌شناسی، تاریخ‌نگاری و مباحث فلسفی کشور را در پرتو خود قرار می‌داد و از طریق ترجمه‌ی این آثار، هم‌چنین افکار احزاب کمونیست برادر را مشروب می‌ساخت.

البته اهداف ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم نیاز به یک ابزار مناسب داشت، که آن را به صورت منطق هدف‌مند در بیاورد و فلسفه‌ی عملی آن را معین سازد. ابزار این ایدئولوژی نیز در همین دوران و از منظر منافع شوروی به وجود آمد. در حالی که کمیترون در تداوم کشمکش سیاسی پیرامون رفم و انقلاب، سوسیال دموکراسی را «رویزیونیست» می‌خواند، لیکن با تشدید تضاد هوادارنش و احزاب برادر با بورژوازی کشورهای غربی آن‌را در کنگره‌ی ششم (۱۹۲۸ میلادی) «سوسیال فاشیست» نامید. به این ترتیب، درگیری سیاسی و نظامی میان کمونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها چنان هر دو را ضعیف کرد، که در برخی از کشورهای غربی (مانند ایتالیا و آلمان) احزاب فاشیستی به قدرت رسیدند. از این پس، شوروی بنا بر ضرورت‌های سیاسی روزمره‌اش، خواهان ایجاد «وسیع‌ترین جبهه‌ی متحده‌ی ضد امپریالیستی در شرق» و تشکیل «جبهه‌ی متحده‌ی ضد فاشیستی در غرب» شد و برنامه‌ی سیاسی خود را به تصویب کنگره‌ی هفتم کمیترون (۱۹۳۵ میلادی) رساند. دو سال بعد از این وقایع، شوروی با آلمان پیرامون تقسیم لهستان به توافق رسید و با انعقاد «پیمان عدم حمله‌ی نظامی» با نازیان آلمانی، ناظر سرکوب و کشتار هوادارنش در آلمان گشت. البته سیاست کشورگشایی آلمان نازی، سرانجام گریبان شوروی را نیز گرفت و جنگ دوم جهانی را (۱۹۴۱ میلادی) به بار آورد. از این پس، کمیترون دیگر از مبارزات ضد امپریالیستی دفاع نکرد و مبلغ تشکیل «جبهه‌ی متحد ضد فاشیسم» و «تولیدات بدون وقفه» برای شکست نازیسم شد. اوج این بی‌پرنسیپی

واقعی به خاطر منافع میهنی و آزادی و استقلال، جز از راه مبارزه‌ی مشترک علیه امپریالیسم و هم‌کاری برادرانه با همه‌ی کشورهای سوسیالیستی و همه‌ی خلق‌هایی که در این راه پیکار می‌کنند، امکان‌پذیر نیست. از این جهت است، که می‌گوییم میهن پرستی واقعی جنبه‌ی انترناسیونالیستی دارد و انترناسیونالیسم عمیقاً میهن پرستانه است.» (۱۱)

دومین مقوله، «مبارزه‌ی ضد امپریالیستی» است، که باید با هم‌کاری بورژوازی ملی و نیروهای مذهبی سازمان‌دهی شود. از این رو، قابل درک است که چرا یک سری مفاهیم مانند لائیک و سکولاریسم اصولاً در مکتوبات حزب توده مشاهده نمی‌شوند. برای نمونه، در روزنامه‌ی «رهبر» (سوم فروردین ۱۳۲۳) به شرح زیر بر مواضع اسلامی حزب توده تأکید می‌شود:

«اکثر افراد حزب ما، مسلمان و مسلمان‌زاده هستند و نسبت به شریعت محمدی علاقه و حرمت خاصی دارند و هرگز راهی را که منافی با این دین باشد، نمی‌پیمایند و مرامی را که با آن تضاد داشته باشد، نمی‌پذیرند.» (۱۲)

البته حزب توده فقط به بیان مواضع دینی خود بسنده نمی‌کرد، بلکه عملاً در راه ترویج اسلام کوشا بود. این حزب در ایام ماه محرم، جهت بزرگداشت قیام امام سوم شیعیان، سخنرانی برگزار می‌کرد، به مناسبت میلاد پیامبر اسلام، عید غدیر خم و میلاد اولین امام شیعیان به مسلمانان تبریک می‌گفت و برای سال‌گرد وفات دکتر ارانی و مجتهد مدرس، مجالس بزرگداشت دینی تدارک می‌دید.

سومین مقوله، «راه رشد غیر سرمایه‌داری» بود، که باید با هم‌کاری بورژوازی ملی و پس از تشکیل جمهوری دموکراتیک خلق عملی می‌شد. روشن است، که این طرح ائتلاف تمام نیروهای ضد امپریالیست برای تحکیم یک نظام سیاسی - خلقی را ضروری می‌کرد. برای نمونه، بیانیه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب توده (سوم آذر ۱۳۲۵) به شرح زیر بر موضع خویش تأکید می‌کند:

«حزب توده ایران موجب تشدید اختلافات طبقاتی نیست (...). ما بارها توضیح داده‌ایم و بار دیگر اعلام می‌نماییم، که حزب توده هیچ‌گاه نخواسته است اختلافات طبقاتی را در این کشور تشدید نماید (...). بکرات اعلام نمودیم، که باید از سرمایه‌ها و صنایع داخلی پشتیبانی نمود و نگذاشت که بازرگانان و سرمایه‌داران ایرانی، دلالتان دست دوم صاحبان بزرگ صنایع خارجی گردند.» (۱۳)

همان‌گونه که دوستان مشاهده می‌کنند، حزب توده با ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و تحت نفوذ شوروی و در شرایط بسیار بغرنج اقتصادی در ایران تشکیل شد. برای نمونه، در روند جنگ دوم جهانی بیش از پنجاه هزار سرباز در کشور مستقر شده بودند و تقریباً سی هزار تا چهل هزار تن پناهنده‌ی جنگی در ایران به سر می‌بردند، در حالی که خواروبار و مایحتاج سربازان متفقین و پناهندگان جنگی از بازار ایران تهیه می‌شد. هم‌زمان بیش از هفتاد هزار کارگر ایرانی برای حمل و نقل خواروبار و مهمات به کار مزدی اشتغال داشتند، که قبلاً در بخش کشاورزی و دام‌داری فعال بودند. افزون بر این‌ها، راه‌آهن سراسری ایران در خدمت قوای متفقین قرار داشت، در حالی که ارتش انگلستان ۱۷۰۰ کامیون و ۲۰۰ اتوبوس و ارتش سرخ ۴۰۰ کامیون را مصادره کرده بودند و برای حمل و نقل مهمات و سربازان خود به جبهه استفاده می‌کردند. (۱۴)

تحت شرایط موجود، حمل و نقل در کشور به کلی مختل شده بود و شهروندان ایرانی با کمبود مواد غذایی و مایحتاج زندگی روبرو بودند.

بنابراین، قابل درک است چرا سیاست حزب توده جهت تشکیل «جبهه‌ی متحد ضد فاشیسم» و «تولیدات بدون وقفه» با مخالفت کارگران کشور روبرو می‌شد. البته تمامی زندانیان سیاسی نیز به حزب توده نپیوستند. از جمله باید از یوسف افتخاری یاد کرد، که با هم‌کاری رحیم همداد، خلیل انقلاب، عزیزالله عتیقه‌چی، نادر انصاری، نادر کلهری و محمود نوایی، «اتحادیه‌ی کارگران و بزرگان ایران» را سازمان دادند. افتخاری، نظرات کمیترن و حزب توده را مغایر با مارکسیسم می‌دانست و معتقد بود، که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود. وی اتحادیه‌ی کارگری را یک سازمان‌دهی مستقل می‌دانست و خصوصیت آن را به شرح زیر، در سال ۱۹۴۳، میلادی بیان می‌کرد:

«اتحادیه‌ی کارگران که به مبنای مبارزه اقتصادی تاسیس و تشکیل گردیده، علاوه بر این که از مداخله در امور سیاسی خاصه خودداری می‌نماید، نسبت به هر حکومتی که به منظور تحکیم اصول استثمار و فشار بر طبقه‌ی کارگر برقرار شود، بدبین می‌باشد؛ خواه این حکومت تحت نظر سید ضیاءالدین باشد و خواه تحت نظر قوام‌السلطنه و خواه هر کس دیگر.» (۱۵)

افزون بر اختلافات نظری، افتخاری به دلیل تجربیات تلخ زندانش با اعضای حزب توده، حاضر به هم‌کاری با آن‌ها نمی‌شد. به هر حال، «اتحادیه‌ی کارگران و بزرگان ایران» موفق به تشکیل یک شبکه برای سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر شد و روزنامه‌ی «گیتی» را با امتیاز خلیل انقلاب منتشر کرد. از آن‌جا که وضعیت مادی کارگران ایران به شدت بد بود، در نتیجه فعالان این اتحادیه موفق شدند در کوتاه‌ترین مدت ممکنه ۱۵۰ هزار کارگر را به عضویت سندیکا در بیاورند.

البته، «اتحادیه‌ی کارگران و بزرگان ایران» از بدو سازمان‌دهی خود با تعرضات همه‌جانبه روبرو شد. در یک طرف، اعضای حزب توده قرار داشتند؛ زیرا آن‌ها از یک سو، سندیکا را رقیبی برای تشکیلات خود می‌پنداشتند و از سوی دیگر، جنبش مستقل کارگری را مانعی برای تحقق «جبهه‌ی متحده‌ی ضد فاشیسم» در ایران و محل «تولیدات بدون وقفه» می‌شمردند. به هر حال، درگیری حزب توده با «اتحادیه‌ی کارگران و بزرگان ایران» طی دو سال به لجن مالی، کتک‌کاری و حتا آدم‌ربایی کشیده شد، تا این که رضا روستا «شورای مرکزی کارگران» را تشکیل داد. از این پس، روزنامه‌ی «ظفر» به عنوان ارگان سندیکای حزب توده منتشر شد.

در طرف دیگر، جریان‌های ضد کارگری بودند. برای نمونه در آذربایجان فعالین جنبش کارگری توسط اوباش با حمایت پلیس ضرب و شتم می‌شدند. در اصفهان، حزب «اراده‌ی ملی» یک سری اوباش را تحت نام «اتحادیه‌ی مرکزی کارگران، کشاورزان و پیشه‌وران» سازمان داده بود، که روزمره با فعالان جنبش کارگری زد و خورد می‌کردند. در آبادان، اداره‌ی حفاظت شرکت نفت با تشکیل «سندیکای عرب‌ها»، جنبش کارگری را متفرق ساخته و از اعضای این تشکیلات جهت شناسایی و سرکوب فعالان جنبش کارگری سوءاستفاده می‌کرد. (۱۶)

سرانجام، تعرض همه‌جانبه به جنبش کارگری از یک سو و موفقیت شوروی در جنگ جهانی دوم از سوی دیگر، فعالان «اتحادیه‌ی کارگران و بزرگان ایران» را متقاعد کرد فقط با اتحاد و زیر پوشش سیاسی حزب توده قادر به سازمان‌دهی سراسری جنبش کارگری در کشور خواهند شد. ائتلاف «اتحادیه‌ی کارگران و بزرگان ایران» با «شورای مرکزی کارگران»، در تاریخ اول ماه مه ۱۹۴۴ میلادی، صورت گرفت. اتحادیه‌ی جدید، «شورای متحده‌ی مرکزی کارگران و

برزگران ایران» نامیده شد و رضا روستا مقام صدر اتحادیه را به عهده گرفت. البته یوسف افتخاری به این ائتلاف تن نداد و نزاع او با رضا روستا حتا به زد و خورد نیز کشیده شد. به این ترتیب، حزب توده موفق شد جنبش کارگری کشور را جهت احقاق اهداف ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم به سلطه‌ی خویش در بیاورد. (۱۷)

در همین دوران انتخابات مجلس چهاردهم برگزار شد و نه تن از نامزدان حزب توده به مجلس راه یافتند. هم‌زمان، کابینه‌ی ساعد با کُنسرن‌های آمریکایی و انگلیسی پیرامون امتیاز استخراج نفت در استان بلوچستان و کرمان مذاکره می‌کرد. حزب توده نه تنها شادیدا با این مذاکرات مخالف بود، بلکه درخواست لغو امتیاز نفت جنوب برای انگلستان را نیز داشت. بعد از چندی، گفتارادزه که در معاونت کمیسر امور خارجی شوروی بود، به تهران آمد و خواهان امتیاز استخراج نفت و دیگر معادن شمال ایران برای شوروی شد. حزب توده بلافاصله شعار لغو امتیاز نفت جنوب برای انگلستان را رها کرد و به پشتیبانی از قرارداد پیشنهادی شوروی روی آورد. هم‌زمان، رضا روستا کادرهای «شورای متحده‌ی مرکزی» را فرا خواند و موضوع نفت را برای ایران درجه‌ی دو نامید و در حرف‌های خود بر این موضوع تاکید کرد، که:

«هر نوع عمل کرد درست به منظور تثبیت قدرت پرولتاریای شوروی در زمینه‌های سیاسی - اقتصادی و فرهنگی ایران، موجبات پیروزی سریع‌تر طبقه‌ی کارگر ایران را فراهم می‌سازد. هدف ما امروز باید تحت فشار قرار دادن دولت برای قبول پیشنهادهای رفق باشد.» (۱۸)

در همین دوران، نظریه‌پرداز جوان حزب توده، احسان طبری، موضوع حریم امنیتی و حریم اقتصادی را به پیش کشید و نه تنها خواهان واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال به شوروی شد، بلکه امتیاز استخراج نفت بلوچستان و کرمان را نیز از حقوق امنیتی - اقتصادی آمریکا دانست. به همین منوال نیز نشریات

حزب توده مکررا دلایل جدیدی برای واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال به شوروی می‌یافتند. (۱۹) به غیر از تبلیغات نوشتاری، حزب توده در بیست و هفتم اکتبر ۱۹۴۴ میلادی، تظاهراتی در تهران با شرکت دوازده هزار نفر علیه کابینه‌ی ساعد سازمان داد؛ در حالی که اعضای حزب توده در شاهی، اصفهان و تهران چندین کارخانه را تصرف کردند و خطوط راه‌آهن را تحت کنترل خود در آوردند. در اوایل نوامبر همین سال، در مجموع یک میلیون نفر علیه دولت ساعد تظاهرات کردند و به این صورت زمینه‌ی استعفای کابینه‌ی او را مهیا ساختند.

دو کابینه‌ی بعدی هم که از طریق بیات و حکیمی تشکیل شدند، به دلیل اغتشاش درونی کشور یکی پس از دیگری سقوط کردند. عوامل اغتشاش از یک سو، اعتصاب‌های شورای متحده‌ی مرکزی بودند، که در سال ۱۹۴۵ میلادی به چهل و چهار فقره رسیدند و از سوی دیگر، اعلام خودمختاری استان‌های آذربایجان و کردستان در دسامبر ۱۹۴۵

میلادی بودند، که البته با پشتیبانی نظامی شوروی صورت گرفتند. با وجودی که قرارداد متفقین تخلیه‌ی نظامی ایران را شش ماه پس از پایان جنگ دوم جهانی در نظر گرفته بود و قوای نظامی آمریکا و انگلستان کشور را ترک کرده بودند، لیکن ارتش سرخ هنوز در نواحی شمالی ایران مستقر بود. «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» به رهبری پیشه‌وری و «حزب دموکرات کردستان» به رهبری قاضی محمد، سردمدار استقلال استان‌های آذربایجان و کردستان بودند. (۲۰)

کابینه‌ی بعدی توسط قوام السلطنه تشکیل شد، که سیاست تشنج‌زدایی را برگزید. وی در قدم اول سه نفر از اعضای حزب توده، یعنی مرتضی یزدی، ایرج اسکندری و فریدون کشاورز، را به عضویت کابینه‌ی خود در آورد؛ فعالیت باشگاه‌ها و مطبوعات حزب توده و «شورای متحده‌ی مرکزی» را مجاز کرد؛ و دستور به بازداشت سران جریان‌های ضد حزب توده مانند سید ضیاءالدین طباطبایی و آیت‌الله کاشانی داد. (۲۱) وی در قدم بعدی، در ماه فوریه‌ی ۱۹۴۶ میلادی،

به مسکو سفر کرد و در مذاکراتش موفق شد دیپلماسی شوروی را متقاعد کند، که کسب امتیاز نفت شمال وابسته به تصویب مجلس است و قول داد پس از تخلیه‌ی ایران از ارتش سرخ، قرارداد نفت شمال به تصویب مجلس پانزدهم می‌رسد. وی پس از بازگشت از مسکو، پیش‌قرارداد امتیاز استخراج نفت شمال را در ماه آوریل همین سال با سفیر شوروی در تهران، سادچیکوف، امضاء کرد که بعدا به تصویب مجلس پانزدهم برسد. هم‌زمان، کابینه‌ی قوام عهدنامه‌ای را برای رسمی کردن خودمختاری استان آذربایجان و استان کردستان تدارک دید. مظفر فیروز این عهدنامه را با نماینده‌ی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» و قوام آن را با قاضی محمد به امضاء رساندند. (۲۲) اقدام آخری سیاست تشنج‌زدایی قوام، تصویب قانون کار بود که با هم‌کاری «شورای متحده‌ی مرکزی» تدوین شد. در این دوران، بیش از ۳۳۵ هزار کارگر



عضو سندیکا بودند و «شورای متحده‌ی مرکزی» با برگزاری تظاهرات اول ماه مه سال ۱۹۴۶ میلادی، قدرت جنبش کارگری کشور را به جهانیان نشان داد. در حالی که در تظاهرات تهران، ۸۱ هزار نفر شرکت کردند، در آبادان بیش از ۸۰ هزار کارگر به خیابان آمدند. (۲۳)

حزب توده به ائتلاف سیاسی با کابینه‌ی قوام با کمال میل تن داد؛ زیرا دشمنی قوام با دشمنانش را دلیل دوستی وی با خود می‌پنداشت، البته با وجودی که قوام و هوادارانش یکی از محافظه‌کارترین جناح‌های حکومتی به شمار می‌رفتند. بدیهی است، که دولت‌های انگلستان و آمریکا از وقایع سیاسی در ایران نگران بودند؛ زیرا سیاست تشنج‌زدایی قوام، سبب افزایش نفوذ شوروی در ایران می‌شد. به این ترتیب، امکان داشت شوروی به آب‌های گرم و منابع نفتی خلیج فارس دست بیابد و در وقت ضروری، پمپ‌بنزین کشورهای سرمایه‌داری را تعطیل کند. بنابراین، قابل درک است که چرا دولت‌های انگلستان و آمریکا از یک طرف، قوام را تحت فشار قرار دادند برای خنثا کردن حزب توده،

نهادهای موازی تشکیل بدهد. از این رو، قوام در سال ۱۹۶۶ میلادی، «حزب دموکرات ایران» و «اتحادیه‌ی سندیکاهای کارگران ایران» را تشکیل داد. از طرف دیگر، انگلستان نیروی نظامی خود را در بصره مستقر کرد و مسبب اغتشاش عشایر در استان فارس شد. در این جریان، عشایر بختیاری، قشقایی، بویراحمدی و هیت داوودی، سهیم بودند که با سوارکاران خود به اصفهان، شیراز، اردکان، هرمزگان، کازرون و بوشهر تاختند و باشگاه‌های حزب توده و «شورای متحده‌ی مرکزی» را به آتش کشیدند. سپس، عشایر یک قطع‌نامه منعقد کردند، که در آن از جمله خواهان اخراج وزرای حزب توده از کابینه‌ی قوام و دستگیری اعضای حزب توده شدند. از این پس، قوام سیاست خود را به کلی تغییر داد. وی نخست وزرای حزب توده را از کابینه‌ی خویش اخراج کرد و دستور به آزادی دشمنانان قسم خورده‌ی حزب توده و «شورای متحده‌ی مرکزی»، مانند سید ضیاءالدین طباطبایی و آیت‌الله کاشانی، داد. هم‌زمان، اعضای «حزب دموکرات ایران» و سندیکای آن با حمایت نیروهای انتظامی یک حمله‌ی گسترده را به باشگاه‌های حزب توده و «شورای متحده‌ی مرکزی» سازمان دادند و دولت انتشار روزنامه‌های حزب توده مانند «رهبر» و «ظفر» را ممنوع اعلام کرد. در همین حین، سران حزب توده با سران «حزب دموکرات ایران» مذاکره می‌کردند، که در آستانه‌ی انتخابات مجلس پانزدهم یک لیست مشترک تهیه کنند. اکنون به خوبی روشن می‌شود، که سران حزب توده نمی‌توانستند در بیابند که دشمنی قوام با جناح‌های دیگر حکومتی، نشانه‌ی دوستی با آنها نبود. (۲۴) در همین جا است، که پراتیک جنبش کارگری در پرتو ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم عریان می‌گردد. در حالی که طبقه‌ی کارگر ایران از نظر اقتصادی توسط سرمایه‌داران استثمار می‌شد، از نظر سیاسی برای تحقق منافع شوروی در کشور مورد سوء استفاده‌ی حزب توده قرار می‌گرفت. تشریح وابستگی «شورای متحده‌ی مرکزی» به حزب توده و شوروی به بهانه‌ی هم‌بستگی انترناسیونالیستی، نه برای کارگران مفهوم بود و نه با نیازهای مادی و روزمره‌ی آنها ارتباطی داشت. افزون بر این‌ها، حزب توده نه تنها هیچ اقدامی جهت روشن‌گری طبقه‌ی کارگر نکرد، بلکه در مقابل تعرض‌های دشمنان ملی و مذهبی خود مکرراً بر مسلمان بودن اعضایش تأکید می‌کرد. از آن جا که حزب توده خود را متعهد به شریعت اسلامی می‌دانست، در نتیجه نه قادر بود که درک روزمره‌ی دینی کارگران را متحول سازد و نه یک هویت منسجم طبقاتی برای آنها ایجاد کند. از این رو، دیگر هیچ گونه تفاوتی بین حزب توده و جریان‌های سستی نبود. بدیهی است، که تحت چنین شرایطی اعضای «شورای متحده‌ی مرکزی»، دلیلی قانع‌کننده برای حفاظت از سندیکا نداشتند. به بیان دیگر، کارگران می‌توانستند در سندیکای «حزب دموکرات ایران» نیز به مطالبات صنفی و رفاه‌مستی خود دست بیابند.

روشن است که این سیاست‌های نادرست، بخش بزرگی از فعالان جنبش کارگری را به حاشیه راند. هم‌زمان، کارفرمایان با حمایت جریان‌های ملی و مذهبی، موفق شدند در راستای منافع طبقاتی خود به آداب و رسوم سستی و اعتقادهای دینی متوسل شوند و فعالان «شورای متحده‌ی مرکزی» را به عنوان عوامل وابسته به شوروی بی اعتبار کنند. به همین دلایل نیز قابل درک است، که چرا مابقی فعالان جنبش کارگری به دو گروه متخاصم، یعنی هواداران جریان‌های ملی و مذهبی و هواداران حزب توده و «شورای متحده‌ی مرکزی»، تقسیم شده بودند. به بیان دیگر، تعهد حزب توده به اهداف مارکسیسم - لنینیسم که از منظر منافع شوروی مدون شده و وابستگی سیاسی جنبش کارگری

به حزب توده، و فعالیت حزب توده جهت تحقق منافع شوروی در کشور، سبب انشعاب در طبقه‌ی کارگر و تضعیف و انفعال جنبش کارگری شد و شرایط انهدام «شورای متحده‌ی مرکزی» و سرکوب سراسری جنبش کارگری در کشور را مهیا ساخت. سرکوب سراسری، در آستانه‌ی مبارزات انتخاباتی مجلس پانزدهم، آغاز شد. نخست، ارتش ایران به بهانه‌ی تضمین امنیت انتخابات به سرکردگی ژنرال ریذلی وارد آذربایجان شد؛ در حالی که برخی از اعضای «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» از ایران گریختند، برخی دیگر در دفاع از خودمختاری استان آذربایجان قربانی شدند. چند روز بعد از این فاجعه، ارتش ایران روانه‌ی استان کردستان شد و سران «حزب دموکرات کردستان» را بدون مقاومت دستگیر کرد. چندی بعد، قاضی محمد و برادرانش در یک دادگاه نظامی به مرگ محکوم و به دار آویخته شدند.

هم‌زمان، دولت شوروی در آرزوی تصویب امتیاز استخراج نفت شمال در مجلس پانزدهم، ناظر کشتار و سرکوب هوادارانش در ایران بود؛ البته بدون این‌که کوچک‌ترین واکنشی نشان دهد. روشن است تحت اوضاع موجود، حزب توده چنان با بحران مواجه بود که دیگر هیچ گونه شانسی برای کسب کرسی مجلس نداشت و از این رو، شرکت در انتخابات را بایکوت کرد. نتیجه‌ی کار هم این بود، که هواداران محمد رضا شاه و جریان‌های ملی و مذهبی موفق به کسب اکثریت آرا شدند و با حمایت سیاسی و نظامی آمریکا و انگلستان از تصویب پیش‌قرارداد امتیاز استخراج نفت شمال برای شوروی سر باز زدند. (۲۵)

به این ترتیب، ماجرای حزب توده و «شورای متحده‌ی مرکزی» در این برهه‌ی تاریخی پایان یافت؛ البته بدون این‌که تأثیرات مخرب توده‌ایسم برای جنبش کارگری کشور بر طرف شده باشد. ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم، که از طریق ترجمه و انتشار مکتوبات جامعه‌شناسی، تاریخ‌نگاری و فلسفی شوروی در کشور ترویج می‌شد، هم‌چنین افکار مخالفان چپ حزب توده را نیز مشروب می‌کرد. بنابراین، قابل درک است که چرا توده‌ایسم در اشکال خط دو و خط سه در کشور تداوم یافت. برای نمونه، چریک‌های فدایی خلق با وجود آرمان‌گرایی به همین ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم پایبند بودند، لیکن با این تفاوت که شوروی را پس از برگزاری کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست متهم به «روزیونیسم» می‌کردند. به همین منوال نیز جریان‌های خط سه با وجود آرمان‌گرایی، منکر مارکسیسم - لنینیسم نبودند، بلکه شوروی را «سوسیال امپریالیست» می‌دانستند. همان گونه که دوستان بدون تردید می‌دانند، در کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست شوروی، خوروشف مسالهی استالین‌زدایی در شوروی را طرح کرد.

نتایج مخرب گسترش توده‌ایسم، بار دیگر در دوران انقلاب بهمن به خوبی مشاهده شد. در حالی که محمد رضا شاه و درباریان، عوامل امپریالیسم و کمپرادور بورژوازی محسوب می‌شدند، اسلامیان و روحانیت تشیع نقش ضد امپریالیست و بورژوازی ملی را به خود گرفته بودند. با استناد به همین ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم بود، که فعالان حزب توده و بخشی از چریک‌های فدایی خلق (اکثریت)، روحانیت شیعه را در جناح حجتی (عقب افتاده) و جناح مکتبی (انقلابی و ضد امپریالیست) تقسیم کردند و دولت موقت بازرگان را لیبرال می‌شمردند. نتیجه‌ی عملی این «تحلیل»، حمایت سیاسی از آیت‌الله خمینی به عنوان سردمدار جناح مکتبی و سازمان‌دهی اعضای حزب توده و جناح اکثریت تحت عنوان «پیروان خط امام» بود، که پس از هم‌کاری با جمهوری اسلامی برای آن‌ها عواقب قضایی و جنایی به بار آورد. جالب توجه است، که بخش دیگری از چریک‌های فدایی خلق (اقلیت)

با وجود ایستادگی در برابر جمهوری اسلامی به همین ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم پایبند بود، البته با این تفاوت که استقرار جمهوری اسلامی را نتیجه‌ی توطئه‌ی امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا می‌دانست. برای نمونه، چندی پیش اشرف دهقانی در پیام سال نو خود به «خلق ایران»، بدون کوچک‌ترین اشاره به تاریخ فرهنگی کشور و یا انتقاد به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم خویش، استقرار جمهوری اسلامی ایران را برنامه‌ی امپریالیسم جهت سرکوب انقلاب خواند. منتها فاجعه‌ی ترویج توده‌ایسم فقط محدود به اپوزیسیون داخلی چپ کشور نمی‌شد، بلکه تمامی اعضاء و دبیران کنفدراسیون را در تبعید نیز در بر می‌گرفت. همان طوری که حمید شوکت طرح می‌کند، «حمایت و پشتیبانی از مبارزه‌ی روحانیان و نیروهای مذهبی از همان آغاز تشکیل کنفدراسیون در دستور کار آن سازمان قرار داشت.» (۲۶) من برای نمونه یک بخش از پیام چهارمین کنگره‌ی کنفدراسیون به آیت‌الله خمینی را آماده کردم، که جهت مصداق ترویج توده‌ایسم برای دوستان نقل قول می‌کنم:

«ای رهبر روحانی، ما دانش‌جویان ایران قدم به قدم در راه اعتلای ایران و بالا بردن ارزش سنت‌های دیرین خود که نگهبان استقلال مملکت بوده است و پایه‌های مقاومت چند ساله مردم ما را در برابر فشار استعمار خارجی و عمال داخلی آنها تشکیل می‌دهد، با نهضتی که روحانیون محترم و بالاخص شخص شما در داخل کشور به وجود آورده‌اید، هم‌گام هستیم و مطمئنیم روزی که صف مقاومت به مقابله و تعرض علیه دستگاه فاسد و پویشالی شاه بدل شود، دیگر استعمار نخواهد توانست بی‌شرمانه و برخلاف همه‌ی شئون مذهبی و قانونی، آن رهبر ارجمند را به ناروا به ترکیه تبعید کند و روحانیون محترم را تحت فشارهای غیر انسانی قرار دهد. ما همه‌ی این ترک‌تازی‌های عمال استعمار و شخص شاه را ناپایدار و گذران می‌دانیم و در راه واژگون ساختن بساط قلدری و ضد انسانی قد علم می‌کنیم. تا زمانی که با همه‌ی برادران مسلمان خود غول استبداد و استعمار را از پای در نیاوریم، آرام نخواهیم نشست و در این راه همواره به اتحاد و اتفاق بین همه‌ی افراد مملکت و نیروهای معنوی و پشتیبانی شما محتاجیم. ما برای همه‌ی مبارزات شما و کلیه‌ی نیروهای روحانی، ارجی عظیم قائلیم و پشتیبانی بی دریغ خود را از ان اعلام می‌داریم.» (۲۷)

بنابراین، مذاکره‌ی دبیران کنفدراسیون مانند محمود رفیع و مجید زربخش با آیت‌الله خمینی در نجف و یا نماز گذاردن برخی از اعضاء کنفدراسیون پشت سر آیت‌الله خمینی در نوفل لوشاتو، نتایج مخرب توده‌ایسم و در نتیجه کاملاً قابل درک هستند.

منتها گسترش مارکسیسم - لنینیسم فقط محدود به سازمان‌های سیاسی چپ در داخل و خارج کشور نمی‌شد؛ زیرا نتایج «تحلیلی» این ایدئولوژی از طریق تئوری وابستگی به حوزه‌ی تحقیقاتی نیز راه یافته بود. من برای نمونه یک نقل قول از دکترای شاپور روازانی، که درباره‌ی «تکامل جامعه، اقتصاد و دولت در ایران» در سال ۱۹۷۸ میلادی در همین دانشگاه خودمان در برلین نوشته شده است، ترجمه کرده‌ام که آن را برای دوستان می‌خوانم: «شرکت روحانیان مترقی در جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ریشه‌های تاریخی دارد. (...) آن‌ها هم اکنون در جلوی جنبش دموکراتیک صف کشیده‌اند.

آن‌ها به کلی از روحانیان ارتجاعی، که در تمام دوران‌ها با طبقه‌ی کمپرادور و امپریالیست هم‌کاری کرده‌اند، تفاوت دارند. روحانیان مترقی در رشوه‌خواری، سرکوب سیاسی و استثمار اقتصادی مردم، نقض قواعد اسلامی را می‌بینند. در تاریخ تشیع اسلام، عناصر ناسیونالیسم دموکراتیک نیز وجود دارند. برخی از گروه‌های این قشر برای پیوند قواعد دینی با نظریات سوسیالیستی فعال هستند. روحانیان مترقی، نبرد برای تحقق دموکراسی و مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را وظایف دینی می‌شمارند. آن‌ها از طریق توده‌های مردم حمایت می‌شوند و در رابطه‌ی تنگاتنگ با آنان هستند. تاریخ ایران از اواسط قرن نوزدهم به بعد، نشان می‌دهد که توده‌های مردم از طریق روحانیان برای شرکت در جنبش‌های ضد درباری و ضد امپریالیستی تهییج نشده‌اند، بلکه روحانیان شیعه اراده‌ی توده‌ها را بیان کرده‌اند. در این ارتباط، توده‌های مردم برای رهایی، رهبری روحانیان مترقی را در یک نبرد سیاسی می‌پذیرند. (...) بخشی از روحانیان از یک اتوریته و نفوذ بزرگ نزد توده‌ها سود می‌برد. آن بخشی، که اراده‌ی دموکراتیک توده‌ها را شفاف و مفهوم بیان می‌کند، برای نمونه آیت‌الله خمینی.» (۲۸)

همان گونه که دوستان مشاهده می‌کنند، تمامی ابعاد ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم در این «تحلیل» وجود دارند؛ البته بدون این که شاپور روازانی عضو حزب توده بوده باشد. متأسفانه پس از گذشت سی و یک سال از عمر نظام جمهوری اسلامی و با وجود فروپاشی بلوک شرق، هنوز تأثیرات توده‌ایسم بر افکار فعالان سیاسی پایان نیافته است. البته اهداف ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم به دلیل فروپاشی شوروی و ادغام اقتصاد ملی کشورها در سرمایه‌داری جهانی به کلی بی اعتبار شده‌اند، لیکن ابزار آن، یعنی «دشمن دشمن من، دوست من است»، هم چون گذشته افکار فعالان سیاسی ایرانی را متأثر می‌سازد. برای نمونه، در حالی که حزب توده «تشکیل جبهه‌ی واحد ضد دیکتاتوری» و «طرد رژیم ولایت فقیه» را تبلیغ می‌کند، اغلب فعالان و سازمان‌های سیاسی بدون کوچک‌ترین نقدی به تاریخ و فرهنگ اسلامیان به پشتیبانی از «جنبش سبز» در آمده‌اند. در این حالت، آیت‌الله خامنه‌ای به دیکتاتور و میرحسین موسوی به دموکرات تبدیل شده‌اند، با وجودی که جفت‌شان از همان بدو استقرار جمهوری اسلامی، در سرکوب مردم ایران سهمیم بودند؛ با وجودی که جفت‌شان از همان تاریخ و فرهنگ مخرب، مرتجع و متعرض اسلامی مشروب می‌شوند؛



عکس: حامد خورشیدی

Bucharin Nikolai (۱۹۲۲): Theorie des Historischen – Materialismus – Gemeinverständliches Lehrbuch der Marxistischen Soziologie, Hamburg, S. ۳۰

۹- مقایسه، نقل قول، لوینسون، ج. ی. (۱۳۶۰): جنگ دوم جهانی و سیاست کمیترون در خاور، در کمیترون و خاور، ویراستار اولیانوفسکی، ر - صفحه‌ی ۲۰۱ ادامه، تهران، صفحه‌ی ۲۱۳

۱۰- مقایسه، کی مرام، م (۱۳۷۴): رفقای بالا، انتشارات شبابویز ۳۰، صفحه‌ی ۶۶

۱۱- نیک آئین، ا. (۱۳۵۰): واژه‌های سیاسی و اجتماعی، از انتشارات حزب توده ایران، صفحه‌ی ۲۴

۱۲- روزنامه‌ی رهبر (۳ فروردین ۱۳۲۳): شماره‌ی ۲۵۷، نقل قول از کولائی، ا (۱۳۷۶): استالینیزم و حزب توده، تهران صفحه‌ی ۱۰۲

۱۳- بیانیه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب توده (سوم آذر ۱۳۲۵): نقل قول از کولائی، ا (۱۳۷۶): استالینیزم و حزب توده، تهران صفحه‌ی ۱۰۲، ادامه

۱۴- vgl. Kauz, Rudolf (۱۹۹۵): Politische Parteien und Bevölkerung in Iran, in: Islamkundliche Untersuchungen, Bd. ۱۹۱, Berlin, S. ۵۸

۱۵- مقایسه، بیات، ک -، تفرشی، م - (۱۳۷۰): پیش‌گفتار، در خاطرات دوران سپری شده (خاطرات و اسناد یوسف افتخاری) ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹، تهران، صفحه‌ی ۱۵

۱۶- فریدونی، فرشید (۲۰۰۳): جنبش کارگری و سندیکای وابسته، تاریخچه و تجربیات جنبش کارگری در ایران، ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷، در آرمان و اندیشه، جلد یک، برلین (آلمان)، صفحه‌ی ۶۷ ادامه و

vgl. www.Negah1.com, Bachshe Kargari

۱۷- vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰): Transformationsprozesse in einer "Islamischen Republik" – Ökonomische, politische und soziokulturelle Analyse der Entstehungs- und Kontinuitätsbedingungen der "Islamischen Republik Iran", Berlin, S. ۱۷۶f

۱۸- مقایسه، کی مرام، م. (۱۳۷۴): همانجا، صفحه‌ی ۱۰۲ ادامه

۱۹- مقایسه عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲): بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۲، تهران، صفحه‌ی ۱۰۲

vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰); ebd., S. ۱۷۷f

vgl. ebd., S. ۱۸۱

vgl. Kauz, Rudolf (۱۹۹۵); ebd., ۱۳۲f

vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰); ebd., S. ۱۸۳f

vgl. ebd., S. ۱۸۵f

vgl. ebd., S. ۱۸۷f

۲۶- حمید شوکت (۱۳۷۲): تاریخ بیست ساله کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه‌ی ملی)، آلمان، جلد یک صفحه‌ی ۳۰۸

۲۷- ماهنامه کنفدراسیون جهانی، شماره‌ی یک، سال دوم، اسفند ۱۳۳۴، مارس ۱۹۶۵، صفحه‌ی ۱۵، به نقل قول از حمید شوکت (۱۳۷۲):

تاریخ بیست ساله کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه‌ی ملی)، آلمان، جلد یک صفحه‌ی ۳۰۸ و جلد دو صفحه‌ی

۱۸۹، ادامه

۲۸- Ravasani, Schapour (۱۹۷۸): Iran – Entwicklung der Gesellschaft, der Wirtschaft und des Staates, Stuttgart, S. ۱۹۵

و با وجودی که جفت‌شان در پی تحقق بی چون و چرای قانون اساسی جمهوری اسلامی هستند.

رفقای گرامی، نتیجه‌ی بحث من به این جا ختم می‌شود که توده‌ایسم به مراتب فراگیرتر از اعضای حزب توده است و از آن جا که از طریق توده‌ایسم نه نقد ایدئولوژی جریان‌های ملی و مذهبی و نه سازمان‌دهی جنبش کارگری ممکن است، در نتیجه دلایل استقرار نظام جمهوری اسلامی و تداوم آن را نیز باید در عوامل درونی کشور مانند درک روزمره‌ی فعالان سیاسی و هم‌چنین فلسفه‌ی عملی سازمان‌های چپ ایرانی جست‌وجو کرد و نه آن که به تئوری توطئه‌ی امپریالیسم، که در واقعیت خود آن متأثر از توده‌ایسم است، روی آورد. در پایان می‌خواهم بر این نکته پافشاری کنم، که فقط نقد توده‌ایسم کافی نیست و ما باید با استفاده از مکتوبات مارکس و گرامشی از یک سو و نقد درون‌ذاتی منفی از تاریخ و فرهنگ طبقاتی ایران از سوی دیگر، یک فلسفه‌ی عملی نوین برای فعالیت سیاسی خود در کشور تدوین کنیم. فکر می‌کنم، تا این جا من هم به نوبه‌ی خود، به اندازه‌ی کافی مطلب برای بحث ارائه کرده باشم. با تشکر از رفقای گرامی، از انتقادات و بحث شما بسیار خوشحال خواهم شد.

منابع و پاورقی:

۱- این مقاله در سمینار «تئوری و پراتیک جنبش کارگری در ایران»، در تاریخ بیست و پنجم آوریل ۲۰۱۰ میلادی، به دعوت «انجمن پژوهش جنبش‌های اجتماعی ایران» در برلین ارائه شد.

۲- vgl. Claudin, Fernando (۱۹۷۷): Die Krise der Kommunistischen Bewegungen – Von der Komintern zur Kominform, Bd. ۱, Berlin (west), S. ۵۵

vgl. ebd.: S. ۶۰f., ۱۰۰, ۱۹ – ۳

۴- مقایسه، سورکین، گ. ز (۱۳۶۰): مورخان بورژوا و رفرمیست و سیاست کمیترون در زمینه‌ی مسایل ملی و مستعمراتی، در کمیترون و خاور، ویراستار اولیانوفسکی، ر. صفحه‌ی ۲۴۵، تهران، صفحه‌ی ۲۵۴ ادامه و

Lenin, V. I. (۱۹۳۰): Backward Europa and Advanced Asia, Collected Works, Vol. ۱۹, PP. ۹۹, ۱۰۰

۵- مقایسه، رزنیکوف، ا. ب (۱۳۶۰): استراتژی و تاکتیک انترناسیونال کمونیستی در زمینه‌ی مساله‌ی ملی و مستعمراتی، در کمیترون و خاور، ویراستار اولیانوفسکی، ر - صفحه‌ی ۱۳۶ ادامه، تهران، صفحه‌ی ۱۴۴، ادامه و مقایسه، پرسیتس، م. ا. (۱۳۶۰): انترناسیونالیست‌های خاور در روسیه و پاره‌ای مسایل جنبش آزادی‌بخش ملی (ژوئیه ۱۹۲۰-۱۹۱۸)، در کمیترون و خاور، ویراستار اولیانوفسکی، ر - صفحه‌ی ۷۱ ادامه، تهران، صفحه‌ی ۸۹، ۱۰۰، ادامه

۶- vgl. Lenin, W. I. (۱۹۵۹): "Der linke" Radikalismus, die Kinderkrankheit im Kommunismus, in: Lenin-Werke, Bd. ۳۱, S. ۱ff., Berlin (ost), S. ۷۸f

۷- vgl. Lenin, W. I. (۱۹۵۹): II. Kongress der Kommunistischen Internationale, in: Lenin-Wern-Werke, Bd. ۳۱, S. ۲۰۱ff, Berlin (ost), S. ۲۲۰f., und

مقایسه، اولیانوفسکی، ر - ا - (۱۹۶۰): پیش‌گفتار، در کمیترون و خاور، ویراستار اولیانوفسکی، ر - صفحه‌ی ۸، ادامه، تهران، صفحه‌ی ۲۰، ادامه

